

إِذَا لَمْ يَلْعَبْ يَبْتَهِمُ فَمَا يَقُومُ حَتَّىٰ يَتَّعِبَ وَأَمَّا بِنَفْسِهِمْ

امراض مسلمانان وادویہ نجیہ



چہانت نثر اول و اسباب

تصنیف و تالیف عبدوسلیم ویندہا

سید زکریا حسین بن مرحوم میرزا ابیرام

سناغرا صفحہ نخست سکت در آگوست سال ۱۳۰۲ھ

در ہند بطبع شود حق مصنف و وقف انجمن تائبہ اسلام بہت

چھاپ اول

در مطبعہ معارف شریف

۵۰۰ جلد

سبب تصدیف این کتاب

بیسبب دیگری نمیتوانست بود تحریک سلسله اراده این عبدالقادر را
 روشن این کتاب جز مفهوم این شعر حافظ « سخن درست بگویم نمی توانم دید
 نمی خورد حریفان و من لطف کرده کنم » یکتا که هیچکس دیگر از ایران بیرون نیامده است
 نه تا با انسان نظر در حالت خلق عالم کرده باشد و در ترقی و تنزل و خوشی و ناخوشی
 مختلف لطایف مطلق با اندازه معاشرت و احتیاطیکه داشته است با معدود کاتبان نمود
 باشد که این بنده - و یکتا که جز احدی در میان مسلمانان چندان بر احوال این
 برایش حسرت و دریغ نبوده و نشوخته بجز این بنده حقیر و یکتا که اگر من خود را در این
 دعوی پیغمبر شمارم و فروانگارم در میان سید مصلیان مسلمان در دعوی خود
 صادق باشم و در اراده خود را سخن و احتمال کلی میسرود که هیچکس دیگر در میان این
 سید مصلیان امروزه بلکه از بدو سلام مطلقا بر نخاسته باشد که تا با این اندازه غم
 هم وطنان خود را خورده باشد و بر احوال قوم خود دست اندوه و فسوس بر سر و
 سینۀ زده باشد که من ولی احتمال کلی هم میسرود که هیچکس دیگر در میان مسلمانان چندان
 نیش زبان و آن هم از هم وطنان نخورده باشد که من - زیرا که از زمانیکه من از
 خاک ایران بیرون شدم و بهتد قدم نهادم تا کنون همه را در این اندیشه بوده ام
 همه را این غم و اندوه را داشته و خورده ام که چرا باید مسلمانان را حالت این باشد و
 سایر مملکت عالم را حالت آن - مگر هر زمانیکه سخن بر لب رانده ام نیشی خورده ام پس

پهتر آن دیدم که لب فرو بندم و خامه را از زبان گشایم باشا اهل ملت و هم مذہبها
و ہم وطنان من بدانند که مرآئین چیست و غرض چه و در آنکس اگر مخالفت از من
کنند در غیاب من باشند در حضور و اگر نصیحت نشنوند بدی نگیرند و توش گری
بیمه ترا ایشان اثر نکند و منج آهینی و در دل سخت ایشان اند و بنده تقدیر
و حالت خود تبلیغ رسالتی کرده باشم چرا که « آدمی نسیا که عاشق نشود و نسیا
هر گیاهی که به نور درخشد طلب است » - در این زمان کسی کم و زیاد بخمال
ترقی خود و اهل ملت و هم مذہبها و هم وطنان خود همسدا افتاده است - بیجا
این است که دیگران رونده هستند ولی طریق را نمیدانند اینک این بنده یار
و نهش خود اراده دارم و عزم خود را جزم نموده ام که طیارا بدیگران بنمایم و در
مگر آنچه در نظر بنده بود در یک مجلس دو مجلس و یک ساعت یا چند ساعت
ببیان زبانی بر هم مذہبها و من حکماکان ظاهر نمیشد و لهذا این کتاب را نوشتم و
در خدمت ایشان گذاشتم - با بجز خدا را بحق پاکار و بجزست تقریباً خاصان
در گاهش که بنده زبیده آهنا چهارده تن هستند قسم میدهم که هر اراده نماید و در طریق
صواب هدایت کند و توفیق میسر دهد بعد دیگر هم مذہبها و سایر هم وطنان مرا که
همه بعزم جزم قدم زیم و از دیگران بدنبال نمایم و کنش زور و استیلائی طواف
و ملل دیگر را از سر خود دور سازیم

در ضمن شرح سبب تصنیف کتاب لازم میدانم بیان بعضی مطالب

دیگر را -

اول باید دانست که هنگامیکه سر آلیو سعادت جان در حیدرآباد بود
این کتاب را بنده با و دادم که بخیرت حکومت دهند بگذرانند و مددی طلب کنند
از سرکار برای طبع آن و در واقع مقصود من این بود که این کتاب بنام لار و پرت

طبع شود ولی جناب المیهب از بیفت هشت ماه از کثیر نوشت که چند مولوی
 این کتاب را دیدند و ایراد گرفتند که این را شیعه نوشته است بوجوب عقاید
 و خیالات اهل تشیع الغرض کتاب را مسترد فرمودند - ولی چون بنده را اجازت
 نیست از جناب موصف خط او را درج این کتاب نمیکنم و نمیتوانم کرد بر ملاحظه
 خوانندگان - مایه در عرض می کنم که هر چند بنده شیعه هستم ولی در سعه و جاهای این
 کتاب نوشته ام و این که در آغاز هم مینویسم که بنده را در عالم با عقیده و مذہب هیچ ملت
 قوم و فرقه کاری نیست و بخصوصه تعصب مذہبی را سبب اصلی میدانم در تباهی حال
 ہر ملتی در جهان و خصوصاً مسلمانان و در این کتاب ہمہ سعی و جہد من این است کہ ہم
 تعصب خصوصت مذہب را از میان شیعه دستی و ہفتاد و دو ملت اہل اسلام بردارم
 ہرگز ہر مذہبی ہست اباطن باشد ہر ابا کسی کاری نیست و ہمہ باید با یکدیگر برابر
 و کجبت باشند تا ہنہ ہمیکہ ہم تعصب در میان مسلمانان وجود دارد و واقع
 ذلیل دیگر ملل اند و پچاحت و خوشی و آسائش و دولت و سہتلا و انصاف و
 مروت ندارند و این ہستی کہ امر در مسلمانان است عمده سبب تعصب و تفاق ہست
 ہر ابا شیعه دستی و علی عمر کاری نیست بلکہ ہر کار است با ہدایم و کار است با آنکہ
 پیروان علی و عمر خصومت و تعصب اسلام را تباہ کردند و از آن در جوش و خروش
 کہ مسلمانان از طریق سقیم دین محمدی خارج شدند و بروفق کتاب و حدیث خود
 عمل نکردند و اسلام پایمال نمودند - اگر مسلمانان اتفاق داشتند سایر ملل
 طوائف عالم بر آنها غالب نمی آمدند - من نمیخواہم شیعه را سنی و سنی را شیعه و ہر دو
 را نیچری و ہر تہ را عیسوی و ہر چہ را دہری سازم بلکہ میخواہم کہ ہر کہ دعوی مسلمانی
 میکند و در لباس اہل اسلام است در جاوہ اسلام و شرع محمدی شہم زند و اقللاً
 بظاہر تعصب خلاف را برکنار گذارد و با سایر اہل ملت ہم مذہبان خود برادر و

و سرگرم بگوشد که اساس هلام را قوی و مستحکم کند و خود و اهل ملت خود را از این آفت
 و خطرات نجات دهد و از چنگ استیلائی طوایف و ملل دیگر ربائی بگشاید - اگر چه
 این ملت در کلام این بنده چیزی یابند که از آن بوی تعصبی بشام آنها برسد بنده
 نمی توانم رفع شبهه آنها را بکنم و چاره نیست در آن چرا که این فرقه از قرآن مجید و
 احادیث پیغمبر و ائمه هدایم چیزهای یافتند مایه تعصب و خصومت و نفاق و
 حال آنکه کتاب و حدیث آنها سر هر امر بد وستی و مودت و یکجبهتی بود با یکدیگر
 و با عالم -

دویم - اگر بزرگواری نخواهد چیزی بنویسد بطور ایراد و نکته گیری
 نسبت باین ناچیز کتاب بنویسد ولی بکلی بیغرض و بی خصومت و مقصود او
 این باشد که کلام او نیز مایه ترقی و بهبودی هم مذہبان و اهل ملک و ملت او
 بشود نه آنکه سبب گردد که محنت خالصا لوجه الله این بنده ذلیل برآید
 شود و اهل ملت او بیش از پیش در آفت و نکبت و گمراهی در افتند -
 سوم - اگر بزرگوار عالیقدری این نا قدر کتاب را مقید
 باین مسلمانان بیند و این بنده عاصی را بیغرض داند و محن مرا خالصا لوجه الله
 معلوم کند و در کلمه از روی حق و انصاف بنویسد یعنی بطور تقریظ و نزد بنده
 ارسال دارد که تسکین باشد در دست بنده و در آغاز یا خاتمه این کتاب بنویسم
 تاریخ شبنمات و تصورات خلاف عوام الناس و جهلا بشود و مراد را راده
 خود صادق و بیغرض دانند - هر بزرگواری که چنین عنایتی را فرماید چه در عربی
 چه در فارسی و چه در اردو بلکه انگریزی هم بنده را ممنون و مشکور و مرهون خود
 خواهد ساخت و چنان باشد که گویند و محنت من در باب ترقی و بهبودی
 هم مذہبان خود و هم مذہبان من شریک باشد -

جناب سید مظفر حسین صاحب

حصہ

جناب آقا میرزا عبدالحق صاحب مترجم دفتر پریوت سکریٹری

حصہ

سکندر آباد

جناب دستور رنجی صاحب

حصہ

جناب شاپور جی صاحب

حصہ

جناب شیخ حسام الدین صاحب

حصہ

جناب مولوی علی رضا خان صاحب

حصہ

جناب سید محمد صاحب منشی عدالت سکندر آباد

حصہ

جناب سید جمال صاحب تاجر بسبستی

حصہ

جناب شیخ احمد صاحب سوداگر

حصہ

از انجائی کہ مقصود اصلی و کئی بندہ در نوشتن این کتاب تنبہ
 ساختن ہم مذہبان خود است و معلوم کردن بر آنها (خواہ بدانند و خواہ ندانند)
 صفات و خصالی را کہ موانع ہند در راہ ترقی ہر ملتی در جهان لهذا لازم میدانم
 کہ در اینجا چند سطر بنویسم کہ چگونہ این مبالغ جمع شد و چگونہ اعانت از بندہ کردہ
 صاحبان فتوت و توفیق در طبع این کتاب بچہ خون جگری بندہ این کتاب را طبع نمودم
 «نگونید از سر یا ز بچہ حرفی کہ آن پندی نگیرد صاحب ہوش»۔

چون یکتیر تدبیر ما باز خطا رفت چون صدای دیگر یعنی سر آکید
 سنت جان این کتاب را از کشمیر و پس فرستاد در خیال آن بودم کہ تیر دیگرے

کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است
کتاب را که در این کتاب است این کتاب است که در این کتاب است

پس از آن بنده خود چیزی نوشتیم از عموم تلمذانان یاری طلب کردم
بطوریکه در این ملک چند ایگوبند با بچله این صاحبان بظلم که نامشان در این
فهرست درج است (یعنی غیر از آنها تیکه سلیمان مستینا و اکثر باند آشنا هستند
و از همه منون و شکور استم کمال عزت و حرمت و بزرگشاهی خود ملاقات بنده را بر تو
نمودند و اغلبی هم در حین دستخط کردن یاد رسید رقعہ اول و دوم عطیہ خود را عتقا
فرمودند - ولیکن چند کس از اینها را بحتل بسیت رقعہ فرستادم و بعضی دیگر چندان
از آن نمودند از بنده یعنی رقعہ فرستادم که آخر دورشان را قلم کشیدم و پس از این
بجای پنج پنجاه و بجای ده صدر و پیه بدهند نخواهم گرفت - یک شخص سی روپیه
نمود ولی آخر که فهرست را دید این عذر را پیش کرد که چون بسیاری کمتر از من داده
بحتل گران بدو حق من رود و مبلغ دیگری بسیار کمتر عنایت فرمود - کمال خوار
سی روپید دستخط کرد ولی پانزده روپیه داد با آنکه دستخطش را مجددا در رقعہ گذارم
فرستادم در خانه جناب مولوی محمود اورا دیده باو گفتم گفت همان پانزده روپیه
را بنویس - تمور جنگ وعده نمود که چیزی بدید پس از چندین رقعہ رقعہ اخیر

پایه دارم که در این باره...

و کلبه ستم حیدرآباد میداند ستم بار خدیجه شریف شدم و پسر ستم بار ستم بوده گفت
حالا کار دارم بار و بر پیا - در جوابش گفتم من دیگر بار نخواهم آمد خاطر مبارک جمیع شایسته
پس شنیدم گفته بود که فاضل صاحب میخواهد بزور از من تر بگیرد - این شخص بسیار سید
بر من گران آمد و این سخن را به کسی نگویند جز آنکه بسیار کمین و ذلیل باشد - چرا که با وجود
فهرست نام چندین شخص بزرگوار که همه در حسب و نسب از او برتر باشند و همه بخوشی خود
داده باشند کمال دون طبعی است از کسی که چنین سخنی را بر زبان راند - این کار کار خرد
و برای ترقی و بهتری مسلمانان واحدی برودند او از احدی بزرگ گرفته نشد بسیار
هم پنج دوه روپیه دادند اگر تور جنگ و عبدالحق هم هر یک پنج روپیه داده بود کمال
منوچهرت من میگرفتم بعضی فکر او رفته مرا پاره کند و این چنین سخن نا بهنجاری را بر زبان
آرد - عبدالحق شنید آنکه این آقا صاحب ابد اعتنائی بشاه وزیر و خزانه و ریاست
حیدرآباد ندارد و اگر او خوا مالک تمام چند اریلوی بشود و هم سکر تری لندن و پاریس
و یتا و برلین بشود آقا صاحب را بکس نمی شمارد چه جای آنکه پنج دوه روپیه از او برود
بگیرد - این اعمال در نزد ما مسلمانان قباحست ندارد ولی در نزد سایر ملل قباحست بسیار
دارد -

چند امرای حیدرآباد در ایام خود بخدمت مشرف شدم یار قعه نوشتم معاف
طلب کردند من آنها را معاف نمودم زیرا که بنیاییت فقیر و بینوا بودند آنها و مخارج آنها
زیاده بود و خلشان بود زیرا که در سال باید مبالغه کثیر بطوایف و فوجش بدینند یا
به شریف مکه و خادم کربلا که بروند و دعا کنند که خدا امراض ظاهری و باطنی آنها را شفا
دهد - ولی چون این دو اخانه که بنده گشوده ام یعنی این کتابیکه من طبع نموده ام خیر است
است و بخصوصه بر فقر او بنیویان است هر یک از این امر را مسفت خواهم فرستاد

در آنرا هم سلفانده ایم که در این کتاب در بیان این امر که
 این است حال مسلمانان و اینهاست اسباب عدم ترقی مسلمانان
 ولیکن نادانی میخواهد الفبا می مسلمانان را تغییر و تبدیل دیدن علم در میان مسلمانان
 شیوع بهم رساند و نوشتن و خواندن سهل تر گردد و کلی مسلمانان را ابدار غیبت بعلم و دانش
 و دیدن کتاب نیست - رساله و راه و تیه طبع میشود در مالک یورپ و امریکا و چین
 ایام که چهل میلین جلد طبع میشود و در ۳۲ صفحه و چهار صد میلین جلد (یا نقل) در
 هم صفحه و بیست لک خرج این رساله میشود - این است شوق نصارا در دانش و تحصیل
 و ترقی و ترویج آن و آن است شوق مسلمانان در تحصیل علم و دانش و خواندن کتب و
 ترقی دادن خود - خدا توفیقی بدهد به جمیع میان ما که شین از پیش مطالب علم و هنر و
 دانش و کمال بشوند و زر خود را در محفل و مقام خرج آن خرج کنند -
 این کتاب هنوز بنام حکیم رقم نیافته است تا آنکه قدر دانی پیدا شود و
 قدر دانی نماید آنوقت در طبع دیگر بنام او خواهد شد -

فهرست کتاب

(حصه اول امراض مسلمانان)

صفحه		
۲	در حقیقت و اصول دین اسلام	باب اول
۷	در حالت و وضع مسلمانان	باب دوم
۱۳	در حالت علم در میان مسلمانان	باب سوم
۱۶	علم دین	
۱۷-۱۸	علم ادب - و حکمت	

۲۰	شرح سلطنت و حالت سلاطین اسلام	باب چهارم
۲۷	شرح سلطنت مسلمانان	
۳۱	حالت سلاطین اسلام	
۳۳	حالت مردم ایران و سلاطین ایران	باب پنجم
۳۵	اول	
۴۱	دوم	
۴۲	حالت هند و مردم هند و سلاطین هند	باب ششم
۴۳	اول	
۴۴	دوم	
۴۵	ابتدای حمله مسلمانان در هند از فرشته	باب هفتم
۴۶	ملک نظام	
۹۴	حالت و حکومت نصارا	باب هشتم
۱۰۲	حکومت انگلیش در هند	باب نهم
(حصه دوم ادویه امراض مسلمانان)		
۱۲۲	مقدمه	
۱۲۵	در اصلاح حکومت مسلمانان	باب اول
۱۳۷	در مجلس شوری در میان مسلمانان	باب دوم
۱۵۲	اصول ملکرانی انگلیش	
۱۶۱	در جریان قانون در میان مسلمانان	باب سوم

۱۷۹	در معدلت میان مسلمانان	باب چهارم
۱۸۳	در بیان تربیت مسلمانان	باب پنجم
۱۸۸	فصلت علم	
۲۱۰	موانع تربیت و تحصیل علم در میان مسلمانان	
۲۱۵	حالت علم در میان مسلمانان در این زمان	
۲۱۵	مترجمین و کاتبین کتب سنی	
۲۱۵	کتاب سال ۱۸۸۰	
۲۱۵	ادرس و کلامی انجمن اسلام بیست و نهم ۱۸۸۲	
۲۲۱	از محمد بن آبرورد	
۲۲۳	از اخبار سنی گزرت	
۲۲۹	فقرات مزید شده	
۲۳۳	مقدمه بر آمار تربیت مسلمانان	
۲۵۶	رای مادر وضع تربیت مسلمانان	
۲۹۲	انجمن تأسیب اسلام	
"	(۱) انتظام انجمن کور و غیره	
۲۹۹	(۲) تربیت اطفال	
۲۶۸	(۳) شرایط ذیل ملاحظه شود	
۲۸۳	در سپاسداری مسلمانان	باب ششم
۲۹۸	در رهنمائی و امانت داری مسلمانان	باب هفتم
۳۰۵	در مشقت کردن مسلمانان	باب هشتم
۳۱۳		خاتمه
۳۱۹		نسیب
۳۸۲	تقریر شرح حال بنده مصنف	

حصه اول

امراض سندن

بسم الله الرحمن الرحيم

بَابُ الْاَوَّلِ

فِي حَقِيقَةِ حُصُولِ دِينِ اِسْلَامٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ
 وَبِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا إِلَيْكَ مَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ الْمَدِينِ

و کت مادر و فرقی در میان شما نکند شتم جز نامهای مختلفه باشد و از میان شتم
 هر که باشد و هر نام و لقبیکه داشته باشد و هر فرقه و قومی که باشد اگر احمق ترین نزد من
 اوست که تقوای او زیاد باشد - (۲) هر که نفسی را بکشد بدون سبب و جهتی که
 واقعا قتل او بر وفق مرضی ما باشد گناه آنکس همان عظمت ادا دارد و در نزد ما که گویا
 آنکس همه خلق عالم را بقتل رسانیده است - ازین قبیل آیات در کتاب خدا
 بسیار و متعدد است و اینها اصول اصلی دین ما هستند و ظاهر آنها همین است پس
 و ما (یعنی این بنده ذلیل) زیاده برین نمیتوانیم گفت و زیاده ازین قدم پیشتر نمیتوانیم
 نهاد و احتمال کفری می رود که ظاهر و باطن و تاویل این آیات مذکوره و مراد آنها و علم الزامی از
 همین شد پس - شاید دیگران بگویند وکیل کنند این آیات را اولی بانی نسخه
 فرو تاویل دیگران را قبول نداریم و عقیده ما نیست بر خلاف واقع میدانیم -
 پیغمبریکه از جانب خدا آمد و این کتاب آورد و این اصول پیش ما
 نهاد و ما را هدایت کرد و راهمانی نمود با آنچه که ما را مورد رحمت خدا میکرد و آنچه که ما را مورد
 غضب میکرد شخصی بود که بعقیده ما شود او متصف بصفات الهی بود و خود اول کسی بود
 پیروی کرد او امر الهی را ترک نمود نواهی الهی را بر حسبیکه مستخرج بود در کتابیکه خود
 میکرد که از جانب خدا آورده بود - در این صورت اگر ما را کمال یقین نباشد که واقعا
 این پیغمبر این صفات داشته و آنچه میکرده است در اموریکه ما مورد بوده و احکامیکه واسطه و
 رسول بوده است که مخلوق خدا برساند و نیز اعمال و افعال خود او در دعا و عبادت و عبادت
 و فرمان الهی بوده ابدانا او را رسول و فرستاده شد الهی توانیم دانستیم و نقول بخشن
 نمی توانیم کرد - چون ما را یقین شد که این همه صفات در وجود این پیغمبر بود و
 در صح این پیغمبر چنین بوده ما را باید این عقیده هم باشد که اگر چه این پیغمبر بصورت بسیار
 خلق یکسان بوده و در حقیقت و کیفیت چیز دیگر بوده و کمال امکان ندارد در عالم صورت

این شخص در نزد بزرگان و اشراف شهرت یافت و پرورش طبیعت اصلی خود را بگذارد
 و در مقام نبوت
 این شخص در نزد بزرگان شهرت یافت و پرورش طبیعت اصلی خود را بگذارد
 و در مقام نبوت
 این شخص در نزد بزرگان شهرت یافت و پرورش طبیعت اصلی خود را بگذارد
 و در مقام نبوت

چون در اقصای دنیا که این صفات مذکور در وجود این پیامبر بود
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد

و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد

و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد
 و در وقت ظهور این نبی در آنجا که در آنجا این صفات پیدا شد

گویند و دانند که او حکما پسرخدا بوده جواب میگوئیم که این امور وابسته با اعتقاد است و طبیعت عادات - صحت آنکه ما را اعتقاد نیست که خدا دنیار اخلق نمود و محض بوجود محمد و بر او محمد آیتنا هم میگویند عیسی پسرخداست پس همان قباحتی که نصارا می یابند در عقیده مسلمانان که محمد را فرستاده و رسول خدای دانند مسلمانان در عقیده نصارای یابند که مخلوق را خالق می شمارند - زیرا که نصارا میگویند و در کتابشان هم نوشته " بیگانه سن " یعنی پسرتولد شده خدا - ما را ابد اعتقاد نیست و نخواهد بود که خدا را پسرتولد شده باشد و اگر عمر او از تولد خلق شدن است یعنی پسرخدا مخلوق و آفریده شده ما میگوئیم هر چه مخلوق باشد خالق نمی شود و پر قیاحت این امر عظیم تر است که مخلوق را خالق دانند و چون نصارا میگویند که خود عیسی بزبان میگفت که من پسرخدا هستم اگر لغوا بالله عیسی این عبارت بزبان رانده باشد او را نبی هم نماندیم و ما گاهی قبول نمی کنیم که عیسی چنین سخنی را بر زبان رانده باشد و اگر هم رانده باشد شاید مقصود دیگری داشته و مفهوم آن چیز دیگری بوده

با جمله مقصود ما اثبات دین و مذہب خود یا دیگر یا اعتراف بر مذہب و عقیده دیگر نیست بلکه مقصود ما فقط آنست که اعتقاد خود را ظاهر سازیم و بر خلق عالم معلوم کنیم که بروی عقیده ما محمد این عبد الله پیغمبر فرستاده خدا بوده و افعال و اعمال او همه چون افعال اعمال دیگر پیغمبران خدا بوده است که بنزد عقیده ما همه محصور بوده اند - درین صورت بنزد عقیده ما ابد اعراض بر قیاس عقاید غیر ما نیست - اگر این امور معلوم شد و این دلیل کسی قبول کرد پس ما میگوئیم مقام و مرتبه نبوت به آنست از هر مقام و مرتبه و هیچیک از مخلوق خدا را آن مقام و مرتبه نیست پس از هر مقام و مرتبه نبوت مقام و مرتبه ولایت است و پس -

اینک است علی بن ابی طالب بر سر عقیده ما آمده و خود را پیغمبر دانست

مثلاً در مذہب اسلام (۱) ظلم و اهل شرع با یک عقیده است و یک طور خاصی فهمیده اند
 (۲) کسانی که خارج از این مذہب یک عقیده دیگر دارند ضد فرقه اولین (۳)
 فرقه هستند که در این زمان بهر سبب اند که هر چند بلباس صورت پیروان این مذہب
 و خود را مسلمان و اهل حق می شناسند ولی در عقیده تمام معییر از امثال سایر خلق میدانند که
 در مختلف از سزا آید و در متنگاه فریبی چیدند و دکان مکر و خدعه باز کردند و چند سینه
 در دنیا مانند و فرودند - مگر بنده شامل هیچکس ازین سه فرقه نیستیم و اعتقاد ما
 جداگانه و اعتقاد منجان است که در فقرات ما قبل از ذکر بیان نموده ام یعنی آنچه در عقیده
 صلی الله علیه و آله و سلم حق شمشیر و ولی کسانی که پس از او خارج از اهل بیت او شمشیر
 بناحق زدند و این اسلام را تا قیامت بدنام کردند و مورد کفر همه خلق عالم ساختند و همه
 محض برای دنیا و آخرت دنیا و حب جاه و مال زدند و در خود و خواهرها و نفس خود و همه دریای
 سیران معدلت نهادن حقیقی خاصی و گناهکار خواهند بود و معتدب

باب دوم

در حالک و وضع مسلمانان

پوشیده و نبرد کرده ایم که در عالم خود زیاده خواهی و پرستی و خواهی
 بر بطلان که با اصل و حقیقت اصول هر یک از آنها که در کتابها و کتب است
 از آنکه با این عیسوی را میگیرند در این زمان که در این ستم و پیروان
 از این ستم و ستم - اصول مذہب عیسوی اصول بسیار تکلیف است همه امور که در
 ستم و ستمی است - و دیگر و در این ستم و ستم و ستم و ستم و ستم
 بلکه هر دو ما این است که اعمال و افعال عیسویان را با این ستم و ستم

چون این نصیبی اندازد بر منم هر شایع شد آن شهر را برودن

نصرتی که بر من شد از سینه شایع شد که مسلمانان که معظرت را - جمعی از علما و این شهر

بر من شد و چون من را بر من نهادند که ایشان را خدا ماکت نمود بود بر جانی حال و عیال

تا در راه بودم که ایضا در راه بودم ساج بیشترین سلسله را که حال اقتدار بود

هر چه بودم از راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

من را در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

این را در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

وقتی که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

این را در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

باز هم در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

باز هم در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

چون این نصیبی اندازد بر منم هر شایع شد آن شهر را برودن

نصرتی که بر من شد از سینه شایع شد که مسلمانان که معظرت را - جمعی از علما و این شهر

بر من شد و چون من را بر من نهادند که ایشان را خدا ماکت نمود بود بر جانی حال و عیال

تا در راه بودم که ایضا در راه بودم ساج بیشترین سلسله را که حال اقتدار بود

هر چه بودم از راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم که در راه بودم

هر دو در لغت لاتین نوشته بود و واحدی را علم و دانش چندان نبود که بفهمد و درک
 کند مطالب آن را و علمای روم هم چون علمای مایینخواهستند خلق را با علم باشتند تا که
 ایشانرا اقتدار و استیلا باشد و لهذا اشترایج و قوانین و اصول این خود را از خلق پوچ
 و مخفی داشته بودند و افساری بگردن خلق کرده میکشیدند - این شخص را رادو نمود
 که این بهر دو گیسار را موقوف و معدوم سازد و کتب تورات و انجیل را ترجمه نموده بر زبان
 قوم و بر منبر ریشده خلق را موعظه نمود و بجا گفت اصول و طرق پاپ های روم را منهدم کرد
 این امر امری بود عظیم و مشکل و خطرناک زیرا که اگر چه تا آن زمان خلق گمراه بودند و
 تابع ظلم و استیلا مع ذلک خوش بودند و بیکهزار و پانصد سال بود که همه بر یک تیره
 راه می فرستند و در یک طریق قدم میزدند و همه معتقد بودند و یکمال یقین و عقاید کامل
 می زیستند پادشاه و گدا اوله و اولوله و آشوب در میان خلق افتاد و بخصوصت و عداوت
 در افتادند مثل زمانیکه مسلمانان دو فرقه شدند و شیعیان خواستند اظهار مخالفت کنند
 با سنی ها و اینها با آنها همچین که اگر امروزه نخواهند در ایران یا در ملک دیگری زمامت
 مسلمانان قانونی قرار دهند محض بحیث آنکه کسی را اقتدار و استیلائی زیاده از حد نباشد
 و محض برای آسایش خلق کسانی که بجاقت و نادانی مقدس استند و تابع علما هر چند که بهر گونه
 بدانی بتدا باشند خیال میکنند که بهشت از کفشان بیرون میشود و در این صورت
 می افتند بهم و خون یکدیگر را میسریزند - با جمله در این اختلاف آراء عقاید بموجب یک
 تواریخ یورپ و نصارا نوشته پنجاه میلیون روح کور و خلق کشته شدند و بسیاری
 از آنها را زنده با آتش سوختند - این حادثه بحتم یکصد سالی سر اسر ممالک یورپ
 فرا گرفته بود و مختصر میکنم که الآن بتصد سال یا کمتر است که نصارا در هر کاری ترقی کرده
 اند و اگر چه در این بین ما هم باز گاه گاهی فتنه و فساد می برپا شده ولی نه بان جهالت و تمیم
 و حماقت پیشین - و هر چند که مورخین نصارا نوشته اند که ترقی ضمنی یورپ پیشین نصارا

آنجا ز شادانند و می گویند که انصار را بجماد و مسلمانان بجانب مشرق زمین آمدند و چیزها از مسلمانان
 دست پاره و آنچه بودند در بین صد سال از دو سده و صد سال چهاردهم عیسوی و در همین
 اوان کتابی یافتند در قیاس که گفتن یا سبقت شستن آن جسدین یکی از قیاسه روم معاصر
 نوشته یونان بود که نوشته شده بود در قواعد و قوانین سیاست و حکومت و عدل و انصاف
 درین کتاب فی الجمله بوجوب تغییر و تبدیل شده در نسق امور ریاست و عدل و انصاف
 بود که نوشته شده که در اوایل سده سابع از دو سده عیسوی بعضی از مردم یورپ زمین که در
 زیر دست عربهای اسپین تعلیم یافته بودند شروع کردند با توحش علم و تربیت نمودن
 جوانان در بلاد عظیمه ملک اسپین و پس از آن در بلاد عظیمه ملک فرانس و جرمنی و انگلند
 مع ذلک هنوز هم بودند و سیکان امروز است آنها بر خلق عالم معلوم است که خود را در هر
 خصوص حکمت و دانش و تهذیب قیاس و انصاف (مستور و مریقی عالمیست) نمیدانند
 و در واقع جوئیستند - اگر چه علم می شمارند و بسیاری از انصار را می گویند که ترقی عاقله
 درین کتاب است ولی بنده و قبول نمیکند زیرا که اگر بنده تمام مذہب عالم را تیک
 بگردانم و فرستک نیست که خواهم گفت مذہب من بهترین مذہب است و از آن طرف ما
 در حقیقتی کتب که اکثر خلق یورپ ریت عیسویان (که بیضا هر در لباس عیسوی اندون
 در مذہبین تدریس و سکولیس این غنچه کرده که یکی بدین و مذہب نیست و ما خود این
 نیستند و پیشه پیشه علم و دانش و این مشرق نیست بلکه کار با خلاق و تهذیب و
 مویخ پوری عالم است - این مصائب و بیخ باشد تا بوقوع و محال آن برسید -
 قبیل زمین که درین سده در میان کردیم بروش
 عتیق و در خود و خود رفقا رنگ از زمین است و وضع مسلمانان را
 بدین سبب - با کمال پیغمبر و غایب بود و این که در دست است و تمام است و هیچکس
 که نمیتواند در این زمین و این غنچه است و بدترین خود عالم است و غیر

و اتفاقاً شاید عربهای صحرائین را با شما کارگاری نیست) - کسانی که اول دنیا
 آوردند عرب بودند اگر چه بتزوی عقد اکثری محض برای دنیا و مال مسلمان شدند و
 مسلمان بودند ولی آنها هر اهل اطاعت میکردند و آنرا هم محض نیاداری - بجز دیگر غیر آنها
 از دنیا رفت خود داری تو هستی که در باطن خود را ظاهر ساختند - ما را کارگاری
 بکار احدی نیست فقط حکایتی بیان میکنیم - معاویه کشید برو علی و حال آنکه
 چندین چیز در وجود علی بود که در وجود معاویه نبود استحقاق آنرا داشت که با علی
 همچون کند - اقله علی خلیفه چهارم پیغمبر بود مگر آنکه معاویه نبود - درینصورت سیکه
 شمشیر بروی خلیفه پیغمبر کشید (و اینجایی خلیفه که پیغمبر و امامان پیغمبر بود)
 یا اورا مسلمان نمیدانیم و از کار فرعون بدتر میدانیم و حال آنکه معاویه و معاوین او همه
 دعوی مسلمانان میکردند و عرب بودند - این نبود جز نیاداری و حکم نمیتواند گفت
 که معاویه بر آید و ترویج دین شمشیر بروی علی کشید - پس او پیغمبر علی و پیغمبر
 کشت و او نیز دعوی مسلمانان میکرد و عرب بود مگر محض نیاداری و حجت جاه بود -
 پس بنی امیه از طرفی و بنی عباس از طرفی شمشیر کشیدند و خلق خدا را بدین استفت
 کشتند و عمده بیبانه ترویج دین مگر همه محض نیاداری بود و این همه میدان بودند -
 پس ساداتین عرب و ترک و دیلم بهر کجی که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند یا طلع
 بوق دیگر را که فقط فی الجمله در مذہب با خودشان مختلف بودند - شیعه شیعی و رافضی
 و سنی شیعه و معتزله و دولت بیکدیگر چون از میان خودشان تجاوز کرد کسانی را
 از شمشیر گذرانیدند که ایشان را کار فرودانستند و اقتدار و استیلا بر آنها یافتند -
 این همه محض نیاداری بود و ظلم - درین ایام عمر بنده چند شخص عظیم الشان کشته شدند
 یا اراده کردند کشتند در میان نصارا و از نصارا - سال قبل ازین امیر طبرستان کشته
 شد و قبل ازین حسین بن علی کشته شد و در پیش ازین اراده کردند و صورتی

یعنی بلکه انگارستان را بکشند و این مقرر شود بود - قائلین این مقتولین را ایجاب است
 شوند که خبر و بیخ داشته باشند و بگویند و در هر حال اگر قتل رسانیدند فقط یک کس را
 بقتل رسانیدند و حال آنکه قاتل امیر اطوار در این هم یکی بود از جمله فرقه سیلانیست که مذہب
 جدیدی را پیدا و اختراع کرده اند - شخصی که چند روز قبل را در کرد و کتوریا را بکشد
 میگویند و یقیناً بوده است و هنوز بخش صدادار شده - و همین چون تیرش خط شد بختی
 سزای او قتل نباشد باقی مانده سزای دیگر مثل حبس بدی و غیر این - اگر ثابت شد که
 این مرد جنون داشته باشد مست بوده احتمال کجی می رود که او را بکشند و اگر ثابت شد
 که فعل او ز روی جنون وستی نبوده بختی که قید بهش کنند - با بجمه هر چه حکم آن باشد
 یک شخص مجرم بود و یک شخص سزای پذیرفت - و بگفت ماسه شخص باقی اراده قتل باقی
 موجود حال را کردند و هزاران نفس قتل رسانیدند و هرگز اشوخی و تخریبکاری باقی نگذاشتند
 حکم سزا بریدند - اگر خود مرز باقی بخوانند و ندانند من سواد یاد میکنند یعنی
 عقیده این نیست که این بر خلاف مذہب و شرع می باشد است و اگر من در زیر تیغ
 چید و پشمه باقی نذر که سخن حق بر زبان زخم و بگویم که اینهمه ظلم است و تم و خلاف
 عرضی خدا بر که هر چه میخواهد حق من بلوید و من نسبت داید - و از اینگونه امثال
 از هر بیت زمامت مسلمانان بسید و در حق است و از اینگونه امثال تا تو انچه مسلمانی
 است - از تصرف کسی میتوان بلوید که این فرق است و در پیشاری که در ملک
 قیامه بماند است از این امثال قیامه بماند باشد خود خواهد از جا دست
 انگارستان در تمام فرقه - از این شمشیر بگذرند و پادشاهان اینها باشند
 و شاه خود یکی چنین می - مرد و حکومت همیشه نخواهد بود - حتی اینکه یک شخص صد
 بجز بجز اینها باقی بماند باشد - و این قاتل خود بزند شد - که
 بر اینها بماند باشد - و اینها بماند باشد - و اینها بماند باشد -

و این حالت در تضاد از خوبی مذہب یا عیسوی - البتہ نگذاورم و در اینجا خواهند گفت میگویند
 و عقیده آنها نیست ولی بنده ابد قبول نسکتیم و نخواهم کرد - بیچونچه این امور را مدخلتی
 بد مذہب اصول مذہب نیست بلکه این همه بواسطه جهل و عدم قانون است در میان مسلمانان
 و بواسطه و انشعاق قانون است در میان نصاری - در میان مسلمانان مردمانی بوده اند
 و امروز هم هستند (اگرچه بسیار معدود بوده هستند) که مردمان خدا بوده و هستند
 از آنطرف در میان نصاری و امروز مردمانی هستند (و بسیار) که ابدان گاهی در تمام
 عمر در کتاب مذہب خود نظر نکرده اند و گاهی نام دین بگوشش آنها نرسیده - پس
 اینهمه تفاوت و اختلاف نه بواسطه مذہب است بلکه بواسطه جهل و عدم قانون است در میان
 قوم یا ملت و بواسطه انشعاق قانون است در میان قوم یا ملت دیگر -

باب سوم

در حالت علم در میان مسلمانان

اگرچه بنده هیچ چیز از علم عرب ندارم و علاوه بر آن کتابی هم
 در دست ندارم که رجوع بآن کنم و آنچه مینویسم از روی خیال و قیاس و من است ولی باید
 در خطی مستقیم و بیان واقع خارج نباشد آنچه که مینویسم - هر چند معروف است که این حج
 بسیار صحیح و بیعیب بودند از قدیم الایام در میان تمام قوم عرب و شمرای عالی شان هم
 داشتند چنانچه قبل از ظهور اسلام همه ساله قبا را مختلفه از آنها و در مجمع می شدند و شعرا
 آنها شاعر میقتد و در خانه کعبه می چسپانیده اند و یکدیگر را بکار آزمائی و امتحان مسطلین
 تا آنکه مراد القید معروف ترین شمرای آنها شعری چند از خود را خانه کعبه چسپانید و در آن

اوان آیه چنانکه قرآن نازل شد و چون مشاء الیه فصاحت بلاغت قرآن را دید شمار
 خود را پوشیده برگرفت و بقیه نبود و مرجعیت کرد - و لیکن غلبی که مسلمانان را یک مانی
 فو قیت و بزرگی نشید بر تمام خلق عالم مقرر شد و ایتدای اسلام نبود حتی آنکه
 نوشته نکرده ان اتفاق که بعضی زیارت قرآن نازل شده بود و عربها میخواندند و روی
 در دیده مخرجی حضرت علی بر چند شخص نازل بود که قرآن میخواندند و غلط و با این آیه رسیده
 بودند که ان الله یبزی من المشرکین و یسوی لعلی خدای رسوش میرانند از شرکین
 ولی آنها میخوانند و میگویند حتی خدیجه زینب ز شریکین زینب سوال خود هم - حضرت
 علی وقت نحو با ندها نوشت و پس از آن بیرون آمدند و صرف و نحو و معانی در میان
 تفسیر و تغییر نیاید وضع کردند و نوشتند در این علوم شایع گشت -

بند پنجم مسلمانان میگردند چون بزعم خودشان محض برای خدا و
 به شسته گردند و هم همیشه شایسته بود و کوشش حضرت تو به استبسی شان نیز ترکت بجای نه
 سکند بید مشتد بر زبانهاش زدند - مگر چون قدری دین پرست شدند و از آن
 بوش و بری نخستین در نوشتند و در حقیقت خوبی نسبت گرفتند از معنی نسبت به پدران خود
 و دستند که سبب سنان در کماج دانش است و ندانند با رون در شید یا اندک زمانی
 تان به شرون نامه و تجبیل علوم و دانش و بعضی از شیخ و اوراقی که از آن آتش علم سوز باقی
 مانده بود و گرفتند و ریخت عرب ترجمه کردند - ستم چیزیه ترقی علم و لغت عرب شده
 سبب گشت که سبب در از لغت حضرت شمر شد بعد و لغت عرب که تا کنون هم در میان
 سبب شمر و بود -

کتاب زبان بود که قرآن و لغت عرب نازل شد بر خلق و اجاب
 به استبسی از لغت عرب بود و این بود که بعضی از مسلمانان هم در لغت عرب بود -
 سبب گشت که سبب در از لغت حضرت شمر شد بعد و لغت عرب که تا کنون هم در میان
 سبب شمر و بود -

نخوانند در لغت عرب - هر مسلمانی باید و عاجز نماند در لغت عرب عقد و نكاح و امور تازه
 و عرفیه خواه کامل خواه ناقص در زبان عرب بود - صوم و صلوة حج و زکوة همه در زبان
 عرب بود و هر سخنی و استعجال دیگر لغات در همه روینیه در صورت امکان عربی نابجایز و خلاف
 شرع بود - مثلاً عقد باید در لغت عربی باشد و تا ممکن است و عربی دان پیدا میشود
 در لغت دیگر جایز نیست - پس مردم ناچار شدند که لغت عرب را بخوانند و بدانند
 باین جهت لغت پارسی که هزار سال بود جاری بود کم کم مخلوط بعربی شد بلکه ده یک از آن
 باقی نماند و اکثر بزرگان ممالک مسلمانان بلکه ممالک مشرق غالباً ملاحظه نمودند که تا از نحو عربی
 واقف نباشند کلام عرب را بخوبی نخواهند فهمید شروع کردند بخواندن عربی - علماء
 این سرع و بعضی دیگر از خلق تصور کردند که لغت عرب یابند و درع و تقوی است و نیندیشند
 عزت و حرمت ایشان بخصوص در صورتی که بیشتر خلق عوام الناس ناخوانده باشند -

(دوم) این بود که سلاطین وقت عرب بودند و خلق بایستی بوجوب
الناس علی دین ملوکهم زبان ملوک خود را بدانند تا مقرب درگاه ایشان بشوند
 و بنگه میکه عربها خوی الشائیت گرفتند و طالب علم شدند تقویت و تسویق را هم از آن
 بغایت رسانیدند و بخصوص بنی عباس که خلفا و سلاطین عظیم الشان بودند و مارون الرشید
 خود طرب فصاحت و بلاغت بود و تقویت هم نمود از علوم یونانیان و علاوه در آن زمان این
 حتی تا اوست تاریخ اسلام سواد خلفای بنی عباس سلاطین اسلامیان در هر کجا که بودند در این
 و ترکستان و هندستان و ممالک دیگر حتی اسپین همه خود صاحب پیش و دانشمندان
 مشتوق دانش بودند - بخصوص عروضی بحر قنذلی کتابی نوشته است موسوم بحجاب
 که در آن مباحثه کرده که چنانچه بخواهند خلق را همواره باید سلاطین در هرگاه و هر
 طیب و شایسته و شیر در دروغ سلاطین آن زمانه این چهار مسئله را پیش روی
 و محترمانه -

بزرگان هر یک ازین چهار سلسله چیزی نوشته و نیز عزت و حرمتی که ایشان را در نزد مسلمانان
 بوده خصوصاً دبیران عالی شان را بیان نموده - و اگر ما در این خطه کنیم و کتب تواریخ و شرح
 حال بزرگان که از اهل اسلام چیزی و آثار می از ایشان بوده و مانده می کنیم که غالباً بلکه تمام
 قبض از نقشه جنگیر خان بوده اند و چون آن حیوان سبع طبیعت در جهان وجود یافت علم و
 دانش عرب و عجم معدوم گشت - پس ازین دیگر گاهی علم و دانش در میان عرب و عجم
 با آن پایید باید نرسید و هر که آمد و هر کس که باقی ماند با آن پایید و مایه نبود و پیوسته است
 بیشتر از نهادن امر و ترک بگفتی معدوم است و نامی هم از آن اشخاصی که از آن علوم باقی نیست
 گویند که گاهی وجودند هشته اند -

زمنی که این بود که علوم یونانیان در زبان عرب ترجمه شد
 بواسطه قرب جوار ملک شان و در آن زمان استیلا ی اسلام و تهای محاکم یونان در جم
 نیز موجب گشت که این علوم برین متوان رفت عرب همانند و باعث شهرت زبان عربی و
 تقویت و تنسیج و دیگر علمان زبان عربی شد و لیکن اراده ما نیست که چیزی هم از
 کیفیت علم و دانش مسلمانان بیان کنیم که ترقی آنها معلوم شود که تا بچه حد و اندازه بود
 و اگر ایما درجه خاصی معین کنیم پس علمها هر گرد که علم در میان مسلمانان چند آن برسد
 باید داشت که هر چند مسلمانان در علم و ادب با وج کمال رسیدند
 در زمان و بنوبت خود و تا سالهای دراز علم و ادب از ایشان در روزین منتشر و مشهور بود
 مع ذلک علم و ادب آنها تا کلین تمام بود -

اما علم

در اینجا ما علوم را تا ما تقسیم میکنیم بر سه قسم هر چه باشد
 ۱) علوم دینی - ۲) علوم ادب - ۳) علوم حکمت -

(الف) علم دین - چون دین سواد علم بسیار عرب پیدا شد و در وقت
 مسائلی و مطالب قرآن و احادیث و اخبار را بنحایت شکل نوشتند چنانچه قرآن را یکی از جمله
 معجزات باهرا پیغمبر خود فهمیدند بحسب فصاحت و بلاغی که آنرا بود و همچنین احادیث و اخبار را او
 ابتدا در دین واری هم بود لهذا کمال جد و جهد را نمودند و در تحصیل و نیز در تکمیل آن در واقع چند
 در علوم دین مردم زحمت کشیدند و کتب نوشتند و آثار سرمایه فلاح دنیا و آخرت خود نوشتند و در
 هیچ رشته دیگر علوم چندان محنت نکردند و سعی نمودند بلکه هیچ علمی را در جنب علم دین علم نشودند
 که تا کنون هم بیشتر در آن محنت میکنند حتی آنکه ابدان نامی از دیگر علوم مانده است در میان مسلمانان
 که در علم دین پیروی آنرا نکرده اند و اگر چه در این شریعت بنده را مجبور کرده اند عرض میکنم
 یکی آنکه چون مسلمانان فرق نموده شدند بخصوص شیعیه سنی متعصب و حماقت و عداوت اصول دین
 تا در وقت خود همه را مخالفی از یکدیگر نمودند و کتابهای عربی نوشتند همه غیر مذکورند خدا را
 دیگر آنکه کثرت اغلب علمای ما وینا را بودند و علم دین و شریعت را مایه و اسباب نیاید و زور
 استبدادی خود و بلکه فریب دادن خلق قرار دهند و ابد خلق را بتهدیه و اخلاق حمیده امر ننمودند و
 آنچه در قرآن نوشته بود و در حدیث رسیده بود آن قسمت را بخلق آموختند که امر نماز و روزه
 و زکوة و خمس را ازین قبیل چیزها بود که در آنها سواد خودشان متصور بود و هم خلق در توهم می ماندند
 بجز در ایشان میدادند و تا کنون هم علمای ما آنچه داشته و میدادند نماز و روزه است و تا هم عمر خود
 در صرف میکنند و نوشتن کتابی پیش از چهار ورق نیست و در طهارت است و نماز و میگویند که
 اگر غیبتی نتواند مجتهد باشد باید مقلد باشد (یعنی تقوا و اطاعت ما را در گردن داشته باشد)
 و تحصیل سایر علوم را تماما از خلق ممنوع میدادند خواه مفید و خواه غیر مفید و هیچ چه مفید نمیدادند
 و فی ما بعد و اینم که این فقره فوق را بجز دیگری حمل نکنند زیرا که مقصود ما دیگر است و بسیار
 اما ایشان و شکر و تقوی بسیاری در کار دارد -

(ب) علوم ادب - ابتدا ما از ششم "علوم ادب" و سپس از ششم "علوم ادب"

در این دنیا و آخرت و آنچه که نسبت به او در میان شریعت خلق با یکدیگر و از علم او بقرصود
 میباشند در دنیا و آخرت و آنچه که نسبت به او در میان آن علم را میگویند «ادیب»
 این ادیب شریف از این عدم چندی است که در او استند در حدود ما نند صرف خود و معانی
 و بیان بلاغت و شعر و تاریخ و غیره - در این رشته و شعبه علم جمع کثیری محنت کردند و خود را
 میان پیشندان از آنکه این فرقه غالبند و در میان سلاطین و بزرگان بودند و سلاطین و بزرگان
 بجز ترک بی نهایت خویش بودند از شعر و تاریخ و فصاحت و بلاغت و نثر و شعر او مورخین و فصحا
 و بقیه را بی نهایت احترام و اعزاز میکردند و نعمت بخشیدند چنانچه در نظم و نثر عربی از آن که
 پس از آن تاکنون مشهور و معروفند فوق آنند از حیثیت شریفی و فصاحت و بلاغت و لطف و
 عبادت و همه عالم مقررند بر این معنی و شعر و فصاحت و بقیه عرب و عجم پایه سخن را بجای گذشتند که
 بجز عرب و عجم و سائران پایه نرسیده و حتی که سائران را هم عالم تقلید از عرب و عجم نمودند و هنوز نمیانند
 و لیکن در این رشته علم کین نقصی بود و آن این بود که گاهی در میان عرب و عجم تاریخ کامل
 معتبری یافت نشد و احدی نوشت و تا امروز هم نیست -

(ت) عدم حکمت - عدم حکمت در میان عرب و عجم اگر چه عجم

تا پیش از این بقتل اقایه رسیده بود و در واقع آن زمان علم حکمت نیز در میان سائر علوم منحصراً
 بود عرب و عجم و سائران عالم از عرب و عجمی آموختند مگر گاهی بین پایه و کمال نرسیده بود
 که امروز رسیده است در میان اهل فرنگند حتی نصراً - از علم حکمت مراد ما آن علوم است
 که سوای مناسبت که قبل ازین نوشته و بیان کردیم و این رشته علم هر چه بود در آن زمان
 باین گونه همیشه برشته شود و حالت بود - تحصیل بعضی از آنها را واجب میدانستند تحصیل
 بعضی را نه و تحصیل بعضی را حرام - علمیکه واجب بود تحصیل آن فقط طلب بود که ثانی و
 تالی علوم دین رسیده است و میباشند علماء علیان علماء الادیان و علماء الکونین
 و غیره که در وقت پیش ازین در هر یک از این رشته تحصیل آنها را واجب

ولی علم حکمت و بخصوص حکمت الهی را حرام میدانستند -

بجمله تحصیل این علوم خواه واجبند خواه لازم و خواه حرام گاهی
 بکمال نرسید و تکمیل آنها ممکن نبود و گاهی هم فایده بخشیده یعنی بهره‌مند که کم و زیاد بدین حال فتنه
 و بعضی از آنها را تا یک اندازه بکمال رسانیدند مثل طب ریاضی و میات و غیره و در تمام
 ممالک عالم همان ماعرفج بود تا سالهای دراز مثل اینکه قانون ابوعلی را حتی در ممالک
 فرنگ هم میخواندند و بان عمل میکردند - مع ذلک قانون ابوعلی تا کنون هم در ممالک
 مشرق جاریست و همان دویه که صد سال قبل از این مستعمل بوده و اصدی تجربه نگرده
 و هنوز در استعمال است و همان امراض و همان معالجات بر خلق معلوم است امروز که نه صد
 هزار سال قبل از این معلوم بود و ابدا ترقی نکرد و چیزی بر آنها نیفزوده و اسباب ترقی
 و آلات امتحان و تجربه این علم بکلی در میان ما معدوم است و گاهی وجودند شته و از نظرنا
 بهمی بینند و بر همه ظاهر است که پایه و کمال اسباب ترقی و ادویه و امتحان این علم
 از پنجاه تا م علوم) در میان نصارا تا بچه اندازه و تا کجا است - احدی را از طبایع
 از اندرون جسم الکی نیست و فقط آنچه معلوم است بر آنها انسانی است که ظاهر و هوید است
 کسیکه در میان مسلمانان دعوی میکنند که بقراط و ابوعلی اند و در علم طب پایه خود را بر ایشان
 میگذارند و پای خود را بر عرش میدارند مامی بیسیم که چون مرخص میشوند رجوع میکنند
 بڈاکتران فرنگی و سلاطین ما که صد ها حکیم با شکی دارند باز معاوجه حکیم فرنگی را میکنند -
 علاوه بر آنکه علوم ایشان نا کامل بود از طریق استعمال آنها نیز واقف و آگه نبودند و آنها را
 نه بر وضع و خرقه و در مقام واقعی آنها استعمال میکردند - مثلا علم نجوم را که مردم
 ممالک یورپ یعنی نصارا را هزار بار چیز از آن دریافته اند و بهر طریق و فایده استعمال
 می کنند و از کم و کیف حکمت و اجرام فلکی نجومی علوم حاصل کرده و آنرا سلسله و تا بچه دانستند
 اند که اجرام فلکی را اثر بیست و نهمین و آنشان را در نجوم و در آید شده است

کرده و هنوز میگویند (این علم را) بچست بکنند و در اوقات بسیار استیفا میزند و مسافرت
 کردن و نقل مکان نمودن و جوار رفتن و سایر امور که در وقت سفر صد هزار
 اوقات و صد هزار بار میگوید - بخوانید و بیاید از این کتاب و بنا بر ساختن
 این علوم در اختیار ادا و ان است و توهمات اینها نه اینهاست که در این کتاب چه اگر و نه بلکه علمها
 جایی کردند - و عا و تعویذ نیز شامل شده و در بعضی مواضع - هر چند
 که دعا در هر حال خوب است ولی حکمت بالغه خداوندی، زیری هر مرضی دوائی مقرر
 کرده و از کلام و احکام خود و رسولش نیز حکم عقل سلیم معلوم میشود که باید اول از انوشیروان
 بیشتر است و بعد متوکل نشست یعنی اول باید در اخور دان و بعد دعا کردن - علم نجوم
 را باستعمال او روند و در جادو و سحر و غیب گویی و تفوق نیک بود و دریافت نصیب و
 نجات و بیای نیک بود - اینهاست بود علوم حکمیه در میان ما مسلمانان که هنوز هم
 اصول آن زمین رفته ولی فروش آن و توهمات بلکه تخریب آن باقی مانده است

یک بهتر از نوزده - اما آداب

باید دانست که لفظ ادب را چند معنی است - اصل معنی لغوی آن
 نگاه داشتن حد و حرمت است و این معنی بیشتر غسوب است به معنی خلق با یکدیگر و در عرف جز نیست
 از اخلاق - مثلاً در مجلس سخن بر خاستن بقبولیت و توضیح کردن و سوزن نمودن
 حرمت و شستن از بزرگان و سنگین باوقار بودن و امثال اینها را ادب میگویند - یکی دیگر
 معنیش میان علم ادب است که ذکر کردیم و دیگری تشبیه نمودن و گوشمال دادن و سزا دادن
 است طفلی یا شخصی را که حرکت ناپسند کند - و یکی در واقع مراد از ادب تندی و علم اخلاق
 است (اگر چه آن معنی دیگر هم همین معنی و همین معنی است) - هر چند که اخلاق و
 تندی با بزرگان و مشهوران در ادب و خروج از حد و بعضی چیزهایی دیگر که بیک ساحتی است

داخل اخلاق اند و بعضی دیگر بعضی داخل اند و بعضی داخل هستند و هر فرقه بزبان و اصطلاح خود
 چیزی گفته اند - مثلا بعضی از علما وینداری و بندگی را هم جزئی و اصل اصل اخلاق میگویند
 اند و در واقع و در نزد رای ما هم باید چنین باشد - فرقه دیگر شعرا یا عرفا اخلاق را این
 شعره اند که "باد وستان مروت باد وستان مدارا" - مگر بارها هیچ از این فریق که
 نیست و ما میگوئیم امکان دارد که شخصی بیدین و دهری باشد ولی مذهب باشد و از آن
 طرف مروت و مدارا را هم نسبت بدوستان و دشمنان باید حدی باشد -

باجمله یا شرح نمیدیم اخلاق و ادب را کماکان ولی نهفت در
 میگویم که آدم را باید فرقی باشد با حیوان و آن افتراق را آدمیت گویند و اگر کسی نخواهد
 مختصه معنی آدمیت را بداند ملاحظه کند در غزلی از سعدی که معنی آدمیت را بمجمل بیان کرده

تن آدمی شریف است بجان آدمیت	نه بهین لباس عناست نشان آدمیت
گر آدمی چشم هست و دمان و گوش بینی	چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب چشم و شهوت و حجل است	حیوان چه ندارد ز نشان آدمیت
بحقیقت آدمی بالش و گرنه مرغ و انم	که بهین سخن بگوید بزبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی	که فرشته ره ندارد بجان آدمیت
گر این درنده خونی طبیعت پیرو	بهر عمر زنده باشی بروان آدمیت
حیوان مرغ دیدی تو ز پاره بند شهوت	به راکی تا بی بینی طیران آدمیت
بنصیحت آدمی شوی نه بخوشیدن به سعادت	پس از آدمی شنید بهت بیان آدمیت

با وجود این نمیتوان در وجود و کمال خود سعدی همچو چیز پیاپی را که خلق آدمیت بوده و
 او خود منتقص نبوده بسندمان بانی استغنت نخواهند شد -

اگر چه در این نوشته که مسطور است در این باره به توفیق باری تعالی رسیده است
 رسیدن بدستی و تحقیق باید دانست که در این زمینه مسطور است به توفیق باری تعالی رسیده است

ادب و در پانزمانیکه آنجا در اوج کمال بودند انالی ممالک یورپ که امروز در پراگری ز امور دنیا و
 در اوج کمال اند هر سیمه خوب بودند و بیدانش و مودی و شیر چنانچه خودها از خود و خلق خدا بختند
 خانه از خود و خلق خدا خراب کردند و تباہ ساختند - مع ذلک ما باید بگویم که گاهی مسلمانان
 در تہذیب و ادب ترقی نکردند و با آنکه صاحب علم بودند صاحب تہذیب و ادب نبودند - اعمال و
 افعال ایشان ہمہ بزخارف شرایع وین خودشان و اخلاق و ادب خلاف عقل و دانش بود -
 با صفت خود را فتنہ و تہذیب و اخلاق تہذیب نیندازیم از سلطان گرفته تا ادنای خلق و آن
 عاقلان و جاهلان تمام عاقلان بر خلاف تہذیب بودند تا کنون ہمہ است - (خوانندگان این
 کتاب باید در محذور وارد نگردند و در مستثنیہ نگردند ایام و کالمعدوم شمرده ایم) مستثنیہ
 عدل و نصیحت و یکی از اصول اخلاق شمرده اند اگر بنده کم ہمت بر بندم کہ تمام سلاطین ہمام را
 در پراگری کہ بودہ اند یکی فقط ظاہر سازم کہ ہر یک چند خون بیگناہ را ریختہ است یکی از آنها
 از سبب گرفته تا خلف) مستثنیہ نخواہد بود از فہرست سلاطین ظالم بہر جم غیر عادل -
 و آن سیکہ ما یہ علم و دانش ادب مسلمانان شد ناردن ریشہ بود یا آنکہ کسی بود کہ علم و دانش
 و ادب مسلمانان در زمان نشن نقطہ اوج کمال سیدہ بود مع ذلک اگر ما در افعال و اعمال او
 ملاحظہ کنیم کہ خلق او را خلیفہ خدا و رسول او میدنستند و فقط ملاحظہ کنیم از رہگذر ملک داری
 تہ از رہگذر دینداری می بینیم کہ وزیر خود جعفر بر یکی را کشت کہ حتی مردم فرنگ در تواریخ
 خود نوشته اند - این فقرہ ذیل از تاریخی است -

"The memory of the great Khalipha
 is blarneyed by unjust execution of his faithful
 warrior, his comrade in all the strange adven-
 tures which are recorded in the Arabian
 Nights, the famous Jafar-el-Barmaki."

یعنی دفتر شرح حال این خلیفه عظیم الشان سیاه است بکشتن او وزیر
 باوقای خود جعفر بر یکی را که یار غار و همدغمگسارش بود در همه آفات و قراناتی که بر او دارد
 است که در کتاب الفایده ثبت است - گویان یکی از بزرگان مورخین بنویسد «بسیار گناه
 است که تاریخ نوی از پادشاهان مشرق را کسی بخواند بدون آنکه سیاه نباشد از گناهان بسیار
 عظیمه - خوشایند که سید ریغ ریخته شده کفاره و تلافی کرده اند آنها را بخیرات و مبرات و موقوفات
 کم قدر یا بقررتنی های با نمانیش» - یعنی خون بیگناه را ریخته اند پس قبر آن مقتول را
 زیارت گاه ساخته اند و چراغان کرده و عزاداری نموده اند بر اس او -

اگر ما از رهگذر دینداری ملاحظه کنیم و بارون الرشید امام و فرزند پیغمبر خود
 را کشت و بچشم بوجوب قبول گویان متوجه عمل نمود و حال آنکه گناهای عظیم تر از این نمیشود - پس او
 مامون که از پدر خود هم دشمن تر بود بلکه حکیمی بود و در زمان او بود که کتب یونانیان را ترجمه
 کردند امام رضا از هر خور ایند - مگر نویسندگان و مورخین مسلمانان این اعمال را نه خلاف شرع
 خود میدانند و نه ظلم می شمارند بلکه عین عدل و نضافت میدانند جز آنکه پای تعصب در میان آید
 از روی تعصب چیزها نویسند و خورد و بگیرند - مامی بنسیم که در کتب تواریخ ما چنگیز خان و تیمور
 را تعریف میکنند و جفاگیر میخوانند و این اشخاص اشجاع و دلیر میگویند و شمشیر زن میدانند از دست
 پسندیدگی و اعمال آنها را نیکو می شمارند هر چند که گروهی با خلق خدا را کشتند -

این نکته را باید بر خورد و فراموش هم نکرد که هر چند بزرگان بسیار در میان
 ما مسلمانان کتب اخلاق و تهذیب نوشته اند و متعدد هم مگر هیچک از آن بزرگان خود خالی از عیب
 نبوده اند و هیچک از کتب آنها نیز خالی از نقص نبوده نیست - این عیوب و نقایص معلوم
 ظاهر میگردد و مرفعی نمیشود تا هنگامیکه مسلمانان یا بسیار از آنها بخواهی علم بیاموزند و تربیت میشوند
 این عیوب خوب است تا هنگامیکه خلق در اینها نیستند که با نفعان مسلمانان در امور مهمه در آن
 از طرف این بزرگان که آنها نیز ملاحظه زمان و حال است عمره را کرده اند و...

نوشته اند کتب خود را ولی یقین دارم که آنها خود ملققت بوده اند و در صورتی هم که ملققت بود
از حیال عقل آنها چندان وسعت نداشته است که بخوبی مطالب را درک کنند و غث و رقیق هرگز
را کجا کجا نفهمند و اکتفا نزنند - ما بسیار در ویر و هم و کلام را طول نمیدیم فقط این کلام
سعدی را ملاحظه میکنیم که گفته است « دروغ مصلحت آید نیز به از دست فتنه انگیز »
شکی نیست که در زمانیکه در مملکت قانون انصاف و عدالت نیست و پادشاهان را آن اقتدار و استیلا
است که چون رعیت خود را بریزند و بخواهند با آنها بیگانه باشند و در این مختصر آنها باید در وضع مصلحت
بگیرند - و میگویند که باید قیون داشته باشد و پادشاه بر بیگانه بی چشم نگیرد و مختصر
بجای بیگانه بر سرش در ویر و دروغ گوید و حضرت سعدی هم این امر را شرح قرار نداده که پادشاه
باید عقیده بکمال شکر باشد و بدین روغ مصلحت بگردد و چشم خود را فرو خورد و وزیر بزرگ مختصر
در ویر و بدین مملکت بیگانه نشود و تمام مسکنان تا مصلحتی است دروغ گویند و همه بیگانه
باید عقیده تا بیگانه است و اعتقاد آنها باشد و مصلحت مختصر است - کلام دیگر در مورد مصلحت
باید عقیده تا بیگانه است و زکام سعدی حضرت زین العابدین است و قائلان هم عظیم الشان
سعدی در کلام خود هست « البقیة فی الصدق » چرا مردم بین کلام عمل
نمکنند - کلام مردم با بدین مملکت بیگانه بگردد و مصلحتی است نسبت و کار را آسان و در
رکش و بسیار در کلام بیگانه نشود - کلام دیگر بر صدق بین کلام مختصر است جز
است و بیگانه است و بیگانه است که بیگانه است بیگانه است - سعدی از باب دیگر حدیثی
تقریباً چنین میگوید « در بعد از نعمت می تنبیه می بین نیست که گریه تا بیگانه شرح حال آن مرد را
مرد است و خطبه خود در گوش و چشم سستی با قدر سعدی هر چند که مردی بیگانه است به دنیا نیست
تا بیگانه نیست نفس و در همه و در بیگانه است - از قبیل سعدی در عهد کم پیشیا رند و
بسیار تا بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است
و دروغ با بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است و بیگانه است

و خلق همه از آنها خوش آمد و تعریف می کنند

با بجهت تمام سلاطین و غیر سلاطین ماضی تا امروزه زمان ما غیر مذهب
 بوده و در این زمان هم غیر مذهب اند و من میتوانم برستی و صفا بگویم (هر چند که خود از همه عالم
 تا مذهب تراستی) که با هر که سلام و میک کردم و صحبت و آشنائی نمودم او را نام مذهب نیت
 نهاد و چید بود آن شاه و گدا میر و وزیر غمی و فقیر مولوی و سید همه دروغ میگویند و گاهی
 بوعده خود نمیکنند و ابدا بوعده آنها ایفا و بقول اقرار آنها اعتماد و اعتقاد نیست -
 بزرگان عالیشان را مریدانم و اینک که هر را دروغ گفته اند و وعده خلاف کرده
 ولی نام بیرون در کتاب خود نه است از چه مرا و فی نیست - اینها همه بدین حال کلام حضرت
 سعدی روانند و اینهمه دروغ و خلاف راستی است هر میباید دروغ مصیحت آید هر چه غایت
 مراد از تهنیت غایت مراد است که انسان و مرد نکند آنچه را
 که اگر حیوان کند ایرادی بران نیست و درجه نوران مذموم نباشد ولی اگر انسان و مرد کند
 و نزد تمام قوم است تسبیح - مشاعر و آنت است که چون وعده میکند کسی
 اگر سرش برود خائف عذر نماید هر چه بر او وارد آید بدخود وفا کند - مرد آنت است که اگر
 سرش برود دروغ نگوید - مرد آنت است که ای خالق الله را از آن خلق الله دانند و از
 و عیال خود را از آن خود - آنچه برای نفس خود و اسباب خود میجوید بر آن نفس و اسباب خود
 خواهد - مرد آنت است که اگر زنی است در بندگی تو بپوشد و باشد و سالها دراز بر
 بگذرد و تفریط و این روان دارد و چیزی از او بر او نماند - مرد آنت است که اگر تو کردی
 است با مولای خود هر که باشد و بهر مذموبی که باشد یا درازی باشد خیا نماند
 و نظر بد عیال او نکند و اگر ضرورت نیست در بستر او جالو بود - مرد آنت است که اگر سپاه
 و شمشیر زن در میدان شمشیر باشد در خانه و باز آرد - مرد آنت است که در بخت خود
 کسب از خصم و بی چون خصم را در چنگ خود هرگز نگیرد و بدیدد - مرد آنت است که در

و در مانی و آزادی او و خطری بعینه در مراعت و مدارا با او اورا محسوس کند ولی خون او را بر سر می
 نریزد — اینکه جسم گشته را با تش بسوزند و سرش را در کوزه و بازار بگردانند و بدر و آتیه یاد
 او نریزند یا گوی چوگان سازند یا در جاذبه دفن کنند که مردم از آنجا عبور کنند یا جسم او را از قبر سرد
 آرند و با آن اینگونه عمل کنند یا بسوزند و خاکستر آنرا بر باد دهند از نادانی و بلاهت و نامردی
 و از کینتگی است ولی در میان مسلمانان بسیار از این کارها شده و کرده اند و هنوز می کنند —
 اینکه چون شخصی دست یافتند پرده نشینان و نوایس را در اسیر کنند و بحیثیت نماینده و دست
 برآندا در آن دنیا آنگار کثیران خود قرار دهند فعل انسان و مرد و مذهب صاحب انصاف و ملت
 و صاحب ایمان نیست ولیکن در میان مسلمانان بسیار کردند بلکه همه کردند و هنوز میکنند اگر تندی
 از سینه گذشته مرد باید با فکر و تدبیر باشد و تا ممکن باشد خون خالق را نریزد بلکه بفکر و تدبیر ملک
 و بفکر و تدبیر ملت اند و بفکر و تدبیر خلق را مطیع و منقاد خود سازد و بتدبیر خصم خود را مغلوب خود
 سازد — هر کسی میتواند شمشیر زد و هر کسی میتواند خون ریخت اگر میدان خالی و طرف مقابل را
 دست بسته و بی سلاح بیند ولی غالباً مردان چنین کنند و کرده اند — هر چند که مسلمانان
 از اعلی گرفته تا ادنی صاحب شمشیر و بجا در میدانند و میخواهند کسانیر که خون بسیاری از
 خلق را ریخته و میریزند مگر آنگونه شیعیان صاحبان مروت و انصاف خود مردانند و بدین
 و پست ترین خلق خدا میدانند زیرا که اگر کسی بر قومی یا قبیله یا جمعی نزود و حالیکه آنها در خواب باشند
 یا بی سلاح یا سر جفتند آیند و آنها را بیدار از تیغ و گرزاند اورا مرد نمیتوان خواند و فعل او مردی نیست
 مگر تشنیده شده است که مسلمانان گفته اند اگر زبان ملک هند را بشمشیر نگرقتند بلکه بخدعه و فریب
 هر چند که آن خدعه و فریب با ممدوح میدانیم و در حقیم تدبیر و حکمت خود مندی ولی اگر خدعه هم بود و
 و جنگ و ملک گیری و ملک انی جایز است بحیث آنکه خون خالق ریخته نشود — فرق جهانگیری مسلمانان
 و نصارا (عمده انگریزان) بیشک همین است که مسلمانان مال خلق را گرفتند و خون خالق را ریختند و
 و فرزند آنها را باه روزگار ساختند ولی نصارا فقط مال خلق را گرفتند — این مطلب را اینجا باشد تا

در جای خود ذکر کنیم و ظاهر سازیم که چه نعمت عظمائی بود و هست فرماتر دانی و حکومت قوم انگریز
در ملک هند و چه فایده بخلق این ملک رسانید و پیوسته میسر سازد و چه کاری کرد انگریز در این ملک بر
رفاه و آسایش و آزادی خلق و بر آسودگی و حرمت جان مال و اهل و عیال و دین و مذہب مختلف خلق
که در این روز و دو صد و پنجاه میلیارند و در عهد و هر چند که مسلمانان نسبت بسایر خلق بیشترند
خیلی ناپسند است و بی نهایت حق ناشناس —

باجمله اگر نامتدین عالم را جمع کنند و مختلف فرق و ملل آنهارا با یکدیگر
بسخت در فقدان تمذیب صد (۸۰) کس مسلمان خواهد بود و صد (۲۰) کس سایر ملل — مگر
من بند و دشمن و خصم مذہبان خود نیستیم بلکه افسوس میخوریم بر احوال آنها که آنچه کرده و میکنند همیشه
عدم ترقی و باعث بدنامی دین و نقص نام و خوشی راحت آنها بوده و هست و بهین جهات و اسباب
و بلکه آنحضرت هم آنهارا از ندان بوده و دیگر از اہل بیت هر چند که خودشان بجاقت و نادانی این آثار
و بدبختی ناراجہات و باعث دیگر نسبت میدهند و تاویلات دیگر بر آنها میکنند —

باب چهارم

وَضِعُ سُلْطَنَتِ وَحَالَاتِ سَلَاطِنِ اِسْلَامِ

وضع سلطنت و حالات سلاطین اسلام مطلقاً ولی مجملًا از این بیان
بوده است که ذکر میشود و تاکنون هم بر همان منوال است که هزار و دو صد سال قبل ازین بود —

أَمَّا وَضِعُ سُلْطَنَتِ

تا اطلاع تیر اسلام چند ملک در زمین که هر یک از هزار سال متجاوز صاحب قلم است

بود و هر چند که در آن بین تا واقعاتی هم رخ داد و تحت و تاج در میان رشته و سلسله دیگری افتاد
 به رشته نامهای در زمی در میان همان رشته جاری بود - چون محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
 که سوسن بن سلام بود از جهان پیش سلسله نانی بین ترویج آن رشته قرار دادند پس امور دنیوی و
 اعتبار است خود اول سیکه اس سلطان بر پا کرد و معاویه بود و این سلسله بیستیه که یکی از موخرین
 رشته " در فنی تمدن با سلسله پیشین پیوسته بود و بعد از جدی می نشست بر تخت و
 پیش از سلسله بسیار بزرگتر از آن بود - و سیکه معاویه بنی امیه را تغییر داد و تیره دیگری
 پیش رفت " بیشتر و سالهای آن نیز حکومت - مذکور برابر آن دوران و تمام و مصر و بسیار از جاهای
 ممالک فرنگ همه را با یک علم و خوشتریزی - چون دولت قوی و قدیم ایران بدست سلسله
 و قتل و در میان رشته اول در تخت حکومت سلسله و پس از آن در تحت حکومت سلسله بنی عباس
 و بیست و پنج ساله هر یک از آن سلسله بود که پیوسته با هم در جنگ و نزاع بودند
 و در این فضا بود و دیگری خوب - موی خمری می نویسد که چون ضعف و سستی در آن سلسله
 پیدا بود هر سلسله در وقت طبیعت شد و هر یک از آن سلسله در جنگ و نزاع بر فراشت و در آن
 تاریخ در دعوی فرزند - خراسان (۶۰۹) علیه شخصی بنام یعقوب لیث
 پس در ستاری در استان سمرقند است و پنج و کابل و فرس گرفت و هنگامیکه بجانب بغداد روانه
 دور ره برد " خدا صدها مائیدان در خراسان حکومت می کردند و پادشاه در فرس و عراق غزنیها
 در جای دیگر سبوقیان در طرف پیر و اتابکان در طرف دیگر و کان ذالک - و باید دانست که
 این فرق مختلفه که در هر گوشه ایران و جاهای دیگر سر بر داشتند و سلطان و حکم داشتند اکثر ابتدا
 بی سر و پای اصل و نژاد بودند - چنانچه نوشته یعقوب لیث پس در آن گری بود همچنین ابو الهویه
 مای گیری بود و سبکتگین غلام ترکی بود و کان ذالک - چون جنگیز خان قدم بوضعه وجود و ظهور
 داشت و در باره لغویان زحی شد تمام ممالک مسلمانان خراب و تباها گشت و اوضاع او ضاع و
 شد - پس تیغ در آن پس فرقه دیگری آمدند و فرقه دیگری آمدند بر همین منوال اکنون -

خلاصه هر که در هر چه بودند سلاطین مسلمانان مارا گای بهل نسبت
 برتراد و عظمت و شان و شوکت آنها و ایام بی دوام سلطنت آنها نیست بلکه مقصود ما وضع
 سلطنت و حالت خودشان است - روضة الصفا و حبيب السیر و تاریخ التواریخ و تاریخ و تاریخ
 و تواریخ متعدده مارا اگر کسی از ابتدای آنها ملاحظه کند سواى رزم و بزم دیگر چیزی در آنها
 نخواهد یافت در امور ملکرانی - رزم شان همه خون ریختن از بندگان خدا بوده و بزم شان
 به فسق و فجور - چیزیکه ما دیدیم کتابچه است که میگویند جنگیز نوشته است در قانون ملکرانی
 و یک کتاب دیگر هم هست منسوب بکبر بادشاه هند و این هر دو بیوده و بیحی اند - جنگیز خان
 که هر چند داخل سلاطین اسلام محسوب نیست ولی مسلمانان بسیار تعریف از او میکنند سینه
 میلیان بندگان خدا را کشت از آن معلوم میشود که قانون ملکرانیش چه بوده و اگر در اول
 کبر هم کسی ملاحظه کند معلوم میکند که وضع ملکرانی او چه بوده است - سلطنت را بهیچ
 من الوجوه وضع و اصول نبود پیوسته قتل نفس و دوجوال با یکدیگر و تاخت و تاراج و یغما و گرفتن
 مان و عیال یکدیگر و اسیر کردن زنان و اطفال هر قوم و قبیله که بر آنها تاختند و بر آنها
 دست یافتند و غلام و کنیز ساختن و قروض آنها - هیچ ضرورتی ندارد که ملاحظه
 کنیم حالت ملک دارى مسلمانان را در آن زمانه امروز که یک هزار و سیصد سال گذشته است
 از بدو اسلام و تمام خلق عالم ترقی کرده اند هنوز حالت مسلمانان بهمان منوال است
 و هزاره درجه بدتر - جنگ و جدال و تاختن بجا که دیگر بعضی دیگر از این قبیله
 امروز معدوم است در میان مسلمانان از خوف توپ و زور و استیلاى انصاری و بیکن
 در میان خودشان هنوز ظلم و جفا و بی انصافی و بی انتظامی جاریست - سلاطین
 هر که که نخواهند از این ملک و رعیت خود می کشند و مان هر که که بخواهند می کشند و مان
 عیال هر که که بخواهند در هر چه می کشند و بی ناموس میکنند - هیچ امر از امور
 سلطنت قانون نیست - فی اشکل اگر از مستوفی الممالک ایران پرسند که مدنی ملک ایران

و محتاج آن چسبیت نمی تواند بگوید جز آنکه در اخبار و کتب و نوشتهجات مردم یورپ مشاهده
کنند زیرا که آنها بخوبی دریافت میکنند و آگهی دارند - آمدنی ممالک مسلمانان گاهی از
قرایش اودن حاصل ملک و پیدایش زمین و جبال و امنا و معادن و تجارت ملک و
دیگر طرق از این قبیل نبوده که هم خزینت پادشاه را پر کند و هم ملک را آباد و خلق را
خوش سازد بلکه هر چه بر عیبت محنت کرده در کیسه خزینت سلطان رفته چنانچه در زمان
خود و چشم خود دیده دمی بنسیم - اگر بگویند که خزینت فلان سلطان مخلو از زر
چو ابر بوده چون ما تامل می کنیم می بینیم که برگروی از خلق ملک خود یادگیری تاخت آورده
در جمیع راکشته و مال شان را تاراج کرده آورده و خزینت خود را مخلو ساخته بوده است
در این زمانهای اخیر یعنی از دو صد بلکه از صد سال قبل از این آنچه مسلمانان مزید کرده
اند بر امور مملکتی و ترقی خود (که در واقع هیچ نیست) همه از ممالک یورپ و نصارا
و تقلید از نصارا بوده است - هر دو بقایای امروزه در ایران یک سها آورده و در
خانه خود و هر فعله چند پارچه چینی و اسباب چراغ دار و در خانه خود - هر کله نری
یک ساعت و بخل دارد و زنجیر آهنی انداخته و هر خر بوزه فروشی یک لباس طرح تازه پوشیده
و در بند علاوه بر اینها هر آتش پزی یک گاری هم دارد - توپ تفنگ و تنظیم
سپه بلکه سرداران لشکر و تلگراف و گاری آتشی و هر چه که مست مسلمانان را و دارند و بسیار
خوشی و آسایش و جلال آنهاست همه از اهل یورپ و تقلید اهل یورپ است و الا
خود هیچ نداشته اند گاهی و ندارند امروز هم - در آن ممالکی از مسلمانان که
شور و استیضای اهل یورپ بیش است یا باج گذارند آنها را یا عهد و پیمانی کرده اند با
آنها یا با واسطه دیگر بستگی بهم رسانیده اند با آنها قدری از قوانین آنها نیز خند
آورده اند یا آنکه نصارا آنها را مجبور کرده اند بخوبی یا با واسطه بند و بست و عهد و پیمان
آنها را بر آن داشته اند که زیاده روی نکند بخلق خدا مثل اینکه اهل فریق را بر زمین خریدند

و آنچه از جفا و جور بود بر آنها روا میداشتند اکنون زور و استیلائی نصاریا کار را بجا رسانیده که غالباً اجزای نمیکنند بر ملا این کار را بکنند ولی در خقیه میکنند -
سالهاست در از ترکمانان ایرانیان را برودند و فروختند و لیکن روسیان ترکمانان را
ذلیل کردند و ایرانیان را آزاد ساختند -

مغرض آنچه بنده در این عمر قلیل خود دیده و شنیده ام در
ملک و از ملک خود و از ممالک عثمانی و مصر و افغانستان و ترکستان و غیره شنیده
و اکنون پیوسته و همه روزه در ملک نظام می بینم کافی است که مشتاقی نوزده شهری به
من و همه هم مذهبان مرا - مسلمانان از ریاست واری و ملک را نمی چسبند که
میدانستند و میدانند این بوده و هست که باید لشکری نگاهداشت براس
تاخت و تاراج (اگر امروز هم ممکن باشد) ولیکن بی اسباب و بی سبب
بی موجب و در این زمان که تقلید از دیگران میکنند چند توپ زنگ خورده و تفنگ
بی سرب و باروت که ضرورتی هم بهم نرساند چرا که مسلمانان جنگ نمیکند و
اگر جنگ هم بکنند شکست میخورند - سپاه ایران برای آنست که اگر جنگ حیدر
و نعمتی شود و بختی وجودشان ضرورتی بهم رساند و کار دیگر نمیتوانند کرد و همه
بیکار اند و سپاه حیدر آباد کن اگر چه بقدر نیم سپاه انگریزانند و میند ولیکن هیچ
کاره از آشنائی آید جز آنکه در کوچه و بازار شهر و ملک خود بلوا کنند و شب روز
سست و اعلیه باشند - این است حال مسلمانان در تمام ملک عالم
بحث بر همه میسرود -

اما حال سلاطین

حالت سلاطین اسلام این بود (بویست تاکنون) که آنچه از خود

و بیگانه بزور می گرفتند یا به یغمد و تاراج از مالک دیگران به چنگ می آوردند
 همه را صرف می کردند و را سبب شده و جلال ظاهری خود مثل تخت و تاج
 و نعلامان و کسبیرگان و خواجه پلسه متعدد و نگاه داشتن زنان بیاب
 و دادن به مطربان و رقاص و خرج در بزم و نشاط و امثال ذالک —

یکی از اسباب جلال و مایه نام نیک ایشان این بود که شعری متعدده
 را در نزد خود نگاه دارند که پیوسته تعریف از سعادت ایشان کنند و حال کم
 همه جابر و ظالم بودند و نیز از سنی و ت وجود و کرم ایشان تجسید نمایند
 که زریکه به ظلم و جور از خلق و فقر می گرفتند همه را به شاعر و مطرب میدادند
 و به بسیار که از فتق و فتیله با این که برای ظاهر داری و ریاضت کثیره
 را از مطبخ خود غذا میدادند که بخورند و بیکار و بیچاره و بی شغل بگردند و
 بزعم خودشان دعا گو باشند — منجمین متعدده می گذاشتند به
 کارهای بیبوده که میگردیدند که بعدا فایده نداشت خلق و ملک ایشان را مشغول
 میبودند که ام وقت نیک است که سعادت از حرم قدم بیرون نهد یا به شکار و
 یقین و بهمان کار مشغول شود یا این که بتاخت و تاراج برود و امثال این
 اعمال بیبوده — و از آن طرف بسای بود که کارهای اتمه عظیمه ملک غالب معطل
 و معوق بود چه که ساعت نیک یافت نمیشد که جاری دارند آنها را و اگر خصم
 و اشل ملک و حصار قلعه یا خانه شان میشد مجسم اجازت که بدفع او بکشند —

در بار سداطین سلام همواره پر بوده (و امروز بلکه تا قیامت هم هست)
 از مردان تملق چاپلوس در پیش منزه و فقیر و پیر و مرشد و بنده که در زمان رقاصه و مطربان و توتال
 و اگر سداطین در حقی که غلبه بر آن که بود پیران و خرد و بسیار از این قبیل شخاص بگیرد — اکثر از آنها
 همه را در وصده و شکر از زنج و دست و پا و زور و تمام مشغول میبودند و اعمال نامی هم جای بود اند —

در محاکات عرب و ترک و غیره غالب این نماند و همیشه ترکیب بوده اند و در ملک هند از مختلف
ذاتها و غالباً ذاتهای دون و گه چند همی عقد و نکاح و برخلاف شرع خدا و رسول - سبحان
شاهزادگان امیرزادگان مسلمانان کمتر زاده بوده اند و خصوصاً در ملک هند که همه سیه چهره
اند و چون نسبی جویا شود از رنگ چهره امیرزاده مردم در جواب میگویند که ما در این قاحشیه یا
رقاصه یا درنی بوده و لیکن این چیزها ابد در میان ما مسلمانان عیب و قباحست ندارد
و هیچ وجه سلاطین و امرا ما گاهی خیال نکرده اند که میخواهند و گفتوگو آنها باید از خاندان سلاطین
امرا باشند - پادشاه اخیر لکنئو شنیده می شود که لباس نماند در بر می کرده و با
زنان خود یاد دیگر فواحش رقص می کرده و لکهها کبود داشته و کبود تر بازی و خروس بازی میکرد
و تا کنون هم که در چنگ انگریزان گرفتار است عادات قدیم خود را از کف نداده و ظاهر
ساخته است که در میان سلاطین اسلام غیرت و شرم و حیاء بسیار نادر است - اگر آنها
راست باشد گمان میشد می و حیائی است و خلاف شرع و عقل و آئینت و مکرانی - قباحست
این چیزها کسی معلوم میشود که معتاد با این رسوم و عادات نباشند - در تاریخ دیدم که
شخص انگریزی نوشته است فقره را که ترجمه اش نیست "این پادشاه (یعنی واجد علیشاه)
امروسلطنت خود را مختل گذارده با سارنگی نوازان زمان قاصه مخمبین با خواجگان بسیر و
در هیچ تاریخ و کتابی دیده نشده است که یکی از سلاطین اسلام را مجلس مشورت و کونسل بود و با
باگ بود و اجزای مجلس همین اشخاص معجده اند که مشاور و مصاحب واجد علیشاه بوده اند -
عوامل تناس میگویند که پادشاهان را خدا عقل چهل مرد و اوده شکلی نیست که پادشاهان پورپیتی
نصارا چنین هستند مگر سلاطین اسلام غالب عقل چهل طفل یا یک پیرزن را هم ندیده اند و ندارند -
همان گوی می رود که سلاطین اسلام خود عقل خود را با چهل مرد و خلق برابر میبندند و همین پیدا
بوده که بدون مشورت با دیگران هر چه از ظلم و اعمال فجیح را که خواهند کرد و کسی از آنها
پرستش نکند - اما یکی از سلاطین اسلام گاهی خیال نکرده که سلطنت باید چون چهارپایان شود

روزگار آن بهماند و برای دیگران نه آنکه چون خرگاہی چهار روزه برای مسافری که چون کوچ
 کرد از آن منزل آن خرگاہ را هم بر هم زنند و بهر حال چون سلطنت را پایه و بنیاتی نبود بماند
 چیزی منزلت شد و هیچ سلطنتی از مسلمانان نبود که چندی را دوام کند —

باب پنجم

در حالت مردم ایران و سلاطین ایران

اول — حالت مردم ایران — حالت مردم ایران بعینه حالت سایر
 این شرق و دیگر مسلمانان عالم است — مگر صفاتی که خاصه آنهاست اینهاست —
 این مردم در حال مستی — بیشتر پند و اندیشند و در فکر و متعصب بجا — شرارت
 نمی بخشند بخودشان و زمین خودشان تجاوز نمیکنند — یکدیگر را میکشند و فتنه
 آشوب میکنند خود بر پا میکنند و بی گزینگی از خارج آید از دفع آن عاجز استند — نفاق
 آنها اینست که اهل شهری با اهل شهری دشمن شوند و همواره در هر جا که کس از اهل
 و شهر باشند حکم بکنند و جدال می فتنند و سخنان بد بید یکدیگر میکنند و غیبت از یکدیگر
 میکنند — خود پندیشان نیست که همیشه از خود و هنر خود تعریف میکنند و حال آنکه هیچ هنری
 ندارند و هیچ کاری در عالم نمیتوانند کرد — تعصب بجای آنها اینست که اگر فی الشل و شاه اینها که
 مسلمان است نصف ملک خود را قتل و غارت کند خوش نیستند که مسلمان است و مسلمان چنین
 کرده و همیشه تعریف از او میکنند — پادشاه خود را فقط اطل الله میدارند و تمام روی زمین و علماء
 آنها هر چه بپند خاک پای آنها را بشیم میکشند و هر قوم و هر ملت دیگر را دشمن جان و مال اند
 دشمن قانون اند و عدل انصاف — از ظلم خوش اند و تابع ظلم اند — اگر کسی از

ظلم پادشاه و حکومت و اعمال علمای آنها سخنی بگوید نخواهند اورا بکشند و خود تعریف و تحمید
 مینمایند - ولیکن این فقره اخیر همیشه نیست و این خصال حمیده که در واقع حمیده است
 همواره در وجود آنها نیست که اگر باشد بنیابت محمود است بلکه در مقامات خاص است
 و آن مقامات کی و کجاست در زمانی و مقامی است که شخصی از صفات و خصال و کارها در رسوم
 و قوانین و انصاف و مروّت و تدبیر ملکرانی و سیاست و علم و دانش و سپاه و قوت و
 استیلائی قوم دیگری سخن اند یعنی نصارا مطلقا و انگریزان خصوصا و الا همواره خود بد میکنند
 از ظلم و جنای پادشاه و حکومت و اینهم یک نوع تعصب است در مردم ایران ولیکن بعضی
 است که آنها را تا قیامت ذلیل دارد و نمی فهمند - آن شخصی را که چنین سخنان میگوید
 کافر و مرتد میگویند و میدانند ولیکن نتیجه این بیرون نشی و جهالت همین است که این بیارگان
 گوی روی نیکی و ترقی را ندیده و نخواهند دید - پادشاه و حکومت و دولت و حکومت
 همه دشمنان علمای هستند و علمای همه دشمن آنها هستند و آنها را ظالم و غاصب حقوق خود میدانند
 و میدانند که سلطنت حق ماست - و غرض نیست که ابد از عدل انصاف و قانون
 بعبارة آخری راحت و آسایش آزادی خبری ندارند و از نبودن و نبودن آن پرواست
 نمیکند و طالب آسایش نیستند و قیدی بنظم و نسق و امانت ملک ندارند بلکه عدل انصاف
 و قانون و نظم و نسق مکرده طبع آنهاست - بعضی از این صفات مذکوره در وجود تمام
 خلق ایران است و بعضی دیگر در وجود معدود نیست -

دوره - اما حالت سلاطین ایران - باید دانست که هر چند

سلاطین سده می که در ایران فرمانروائی کردند هر گونه صفات و خصالی مثل سلاطین
 اسلام هر منعی بودند همه ظالم و همه غنی و بر جان مال غیبت خود مگر با باید بدستی و رستی بگویم
 که هر چه در بزمان ما گذشتند بدتر شدند و بندها با بالفعل قناعت میکنند بشرح حال
 این خاندانیکه اکنون در ایران فرمانروا هستند - امکان ندارد که ماحرف حق را بگویم

و نویسی و بنا بر این متوقع است که اگر مردم ایران دانستند و درک نمودند سخن مطلب را که
 ملک نباید هرج و مرج باشد و خلق ملک نباید بنده و سیر باشند بدست پادشاه و حکومت
 بزرگان و زبردستان خود و شاه و بزرگان ایران را آن انصاف قلبی باشد که خود بصرف
 نقد و انصاف دهند که رعیت ملک را بختند زیرا که در آن نقصان بین است و بواسطه
 همین است که گاهی ملک و خلق ایران ترقی نمیکند و پاره از دیگران یعنی طوایف خارجه
 انفس بر سر میخورند شکر ماری آریند و اقلان داشته باشند از ما و سخت دست تلخ و ترش
 و زینج با بر مذاق آنها تلخ و ناگوار آید و مکرده طسبع آنها باشد هر چه میخواهند میکنند و
 خوفی از کسی نیست

با خوبی نمیدانیم که صاحب تارخ التواریخ و دیگر کسانی که درین تاریخ
 نوشته اند شرح حال این خاندان را چگونه نوشته اند و اتفاق نیفتاده است که ما در تواریخ آنها
 در خطه کتیبه مانید آنچه که میرزا حیرت ترجمه تاریخ ملوک را چنانچه بوده نوشته یا چیزی کم و زیاد کرده
 است از روی خوف یا از روی تمسق و تمسک بعضی از فقرات تاریخ ملوک و دیگر مورخین انگیزه زیاد
 ترجمه نویسی که قوت توان باشد - در رفتار اقا محمد خان نسبت به طفیلینان زند که همه خلق ایران
 میدانند و در طفیلیت از پیر زمان می شنیدیم سر جان ملوک عبارتی درینوب که ترجمه آن نسبت
 « حال سیاهی بر او راق تاریخ خواهد ماند اگر رفتار اقا محمد خان نسبت به طفیلینان تکرار شود
 یعنی درج تاریخ شود و رقبا بهر آسای آن حیوان طبیعت نسبت بان جوان چندان شرح
 است که بیان آن تر از آن در وجود انسان می اندازد و خوانندگان این تاریخ بفرستند و سرکشی
 برینچه ندانند اعمالی که از روی نادانم را سیاه کرد - (مگر ملوک نمیدانسته است که نزار با لکها
 با از این قبیل که را شده است چه در ایران چه در جاهای دیگر از عمال مسلمانان مگر مسلمانان
 میکنند با تکیه بر چیزها متوجه آن ملک - موزخ دیگری در همین مقام بنویسید -
 « تمام نوشته در این بود و است که در لفظ علی خان را آقا محمد در آن حکم نمود

که از دم تیغ در گذراند و آن فاتح بد فعال با بیسان ساسن و سلطنت خاندان قاجار را بختن
 خون نجیبا و سرفا ایران بر که قاجار از زاده ترک استند و زند ایرانی الاصل بودند و هیچ شکلی نیست که
 ملک ایران گاهی مسمومیت و ترقی بخوردندید در تحت فرمانز اوئی این خاندان حالیکه در
 فرمانرواستند —

و قتیکه آقا محمد خان اخل کرمان شد حکم نمود که بسیت هزار کس از ساکنان
 آن شهر را از زیر تیغ بیدریغ در گذرانند و هفتاد هزار چشم را از آنها برکنند پس چون
 چشمهای مردم را نزد او جمع کردند با سر شمشیر خود بشمر دور و خود را بجانب وزیر خود
 کرده گفت گریزی ازین عدد کم بود چشمهای برابر آن مزید میکردم تا عدد آن درست
 و برابر آید — آقا محمد خان نه تنها دشمنان خود را کشت بلکه اقربای
 خود را نیز کشت —

اول کاری که فتحعلی شاه کرد پس از آنکه بر تخت نشست این بود که عمری
 خود صادق خان را کشت — پس از آن حاجی ابراهیم خان را کشت که موجب آنکه ظلم
 آقا محمد خان بود و باعث تخت نشینی او شده بود — چشمانش را بر آورد و زبانش را از قف
 بیرون کشید و پسران و برادرانش را نیز با ملحق ساخت — سراسر اعمال کارها
 این بادشاه را در تواریخ ایران میتوان یافت که نویسندگان آن زمان تلخی نوشته اند
 که بنده می نویسم بلکه بسیار و تعریف و تحمید هم میکنند — سینه دزن داشت در
 ناسخ التواریخ نوشته که در چین مرگش و از ده هزار اولاد از او مانده بود بقدر اولاد حضرت
 آدم — در عهد این پادشاه یعنی خاقان مغفور بود که یک حصه عظیم ایران بدست سپاه
 فتاح و تاقی است ایرانیان را و دلیل کفش خوار و سیان ساخت —

محمد شاه هنوز هزار مرتبه بنحیف تر است از بود عقل و سنجیدگی

ملک رانی بود و در بدست ملا در پیش و در واقع سفیه و هشوار زبیه می بود و در شیر خوار

چون حاجی میرزا آن سی ترک بود ترکان راز و در دست پیدا بنیادیت شد و آنچه خواستند
کردند با ایران بیچاره -

بسیار نیست که ما بیایم بعد خود ما و آنچه را که ما خود چشم دیده ایم
بیان کنیم - چون این پادشاه موجود ناصرالدین بر تخت نشست آنچه بنده خود بخاطر دارم آنست
که سرسازری با یکی از نوکران با هم همه صفهان نزاع کردند بر سر زنی و نتیجه آن هزار بان خون ریخته
شد که آن تقطیع شدیم - پس ناصرالدین با صفهان آمد جسمی رشتت که من بخوبی میدانم
که شخصی از نوکریها در پیش او فرار کرد و پنهانی شد و بر او بیدار او را گرفته کشتند - پس
بشاید شد و کشته شد و از رفتن بد بر او شش کشتند و مایکات و اتمام غارت کردند
پس در کتبت با ما که در سبب جدیدی را اساس نهادند در ایران - سی چهل هزار
بچه بیشتر ازین کشتند و هرگز که تمام زندگیا بشوخی گفتند با بی است سر از تن جدا
نکردند و در همین اوقات من شنیدم که چند سینه را در صفهان کشتند که
با ما بود و در وقت کشته شدن - موخ انگریزی نکته خوبی گرفته است که چون ملاها
مستعدوی بدین سیاقی محمد با بهر دست شدند از این معدوم میشود که تا بچه اندازد اسکا
سود است است مگر آن نگرینید اند که اساس سلام است نیست بلکه ما
امیدیم که کتبت یمن که در محراب مورد محاکم مسلمانان چیست که است و آنچه رها کرد است
پس این که قتل امیر نظام که همه مردم فرنگ تعریف کرده میکنند
از توانائی و استعداد و قابلیت او از انطرف افسوس بخورند از قتل او و نوشته اند که درین
از منته اخیر هیچ وزیر بی عقلی کفایت او در ایران نیامده بود - اگر اهل ملک ما را ناخوش
بشود و پادشاه در روزگار ما را خضر نبویه نرود و فقره را از تاریخ انگریزی ترجمه میکنند
در اینجا افسوسه نرود - فقره مذکور نیست « در سال ۱۸۵۱ عیسوی امیر نظام قتل
از توانائی بخورند و در هر یک در ایران برخاستند در از منته او آخر (مقصود از بدو سلام